

## کمونیسم و ملزومات پیروزی

ناصر پایدار

کمونیسم جنبشی نیست که با مارکسیسم، با صدور «مانیفست کمونیست»، یا با ظهور پرولتاریا و عروج وی به عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی پدید آمده باشد. این جنبش، پیشینه‌ای دراز در تاریخ زندگانی انسان دارد. اما ما از کمونیسم به روایت عام یا به عنوان ایده‌ی برابری آدم‌ها به طور کلی حرف نمی‌زنیم، بلکه از کمونیسم طبقه‌ی کارگر، از راه حل اجتماعی توده‌های فروشنده‌ی نیروی کار برای غلبه بر فاجعه‌ی اسارت انسان در سیطره‌ی نظام بردگی مزدی صحبت می‌کنیم. کمونیسم، به این معنی نیز دیر زمانی است که در جنبش کارگری جهانی به گونه‌ای جدی و ضروری مطرح بوده است. با همه‌ی این‌ها اما، موضوعیت عملی و ضرورت طرح و تحقق آن هیچ‌گاه در هیچ بخشی از تاریخ سه قرن اخیر و در هیچ دوره‌ای از فراز و فرود مبارزه‌ی طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی به اندازه‌ی زمان حاضر حاد و حیاتی نبوده است. دلایل این امر به طور اجمال عبارتند از:

۱- فاصله‌ی میان حجم تولیدات و محصول کار اجتماعی طبقه‌ی کارگر جهانی، با سطح معیشت و رفاه و امکانات اجتماعی توده‌های کارگر دنیا، هیچ‌گاه تا میزان امروز عظیم و ژرف نبوده است. در سال ۱۹۹۶، بالغ بر ۴۳۰۰ میلیون تن مواد غذایی فقط در چند قلمرو محدود کشت و کار توسط مردم کارگر دنیا تولید شده است. اگر فقط همین حجم از محصولات زراعی و دامی را به ۵۷۶۸ میلیون نفر جمعیت کره‌ی زمین تقسیم کنیم، به سهمیه‌ی سرانه‌ای حدود ۷۵۰ کیلو دست می‌یابیم. به بیان دیگر، در طول سال ۱۹۹۶، بخش ناچیزی از جمعیت طبقه‌ی کارگر بین‌المللی برای هر چهار نفر سکنه‌ی زمین - مرکب از پدر و مادر و دو فرزند - چیزی حدود ۳۰۰۰ کیلو مواد خوراکی، تنها در همان چند قلمرو خاص، تولید نموده است. در همین سال، محصول کار کم‌تر از ۲۰ درصد نیروی کار در حال اشتغال طبقه‌ی کارگر در چند حوزه‌ی تعیین‌کننده‌ی صنعت و معدن، سرتاسر بازار جهانی را از همه نوع محصولات ریز و درشت صنعتی آکنده است. هم‌زمان باز هم در همین سال، در کنار این حجم عظیم تولیدات که فقط گوشه‌ای از دنیای عظیم حاصل کار و تولید بخش اندکی از مردم کارگر جهان را نشان می‌دهد، بر اساس گزارش مرکز خواروبار و کشاورزی سازمان ملل (FAO) بیش از ۸۰۰ میلیون «شهروند» دنیای سرمایه‌داری زیر فشار گرسنگی به معنی اخص کلمه - یعنی عدم دست‌رسی به نان بخور و نمیر روزانه - جان خویش را از دست داده‌اند. در طول هر یک روز از این سال، ۱۱۰۰۰ کودک زیر فشار بی‌غذایی جان داده است و در هر دقیقه، ۱۸ کودک بر اثر ابتلا به بیماری‌های ساده‌ی قابل پیش‌گیری تسلیم مرگ شده‌اند؛ ۵۰ درصد کودکان کشورهای جنوب آسیا و شمال آفریقا از سوتغذیه‌ی شدید رنج کشیده‌اند؛ ده‌ها میلیون کودک دنیا در آسیا، آمریکای لاتین، آفریقا، اروپا و آمریکا، به صورت کودکان خیابانی در حاشیه‌ی گذرگاه‌ها از طریق تکدی‌زندگی کرده‌اند؛ و در جنوب آسیا، کشتار روزمره‌ی این کودکان وسیله‌ی تفریح و سرگرمی پلیس بورژوازی بوده است. ده‌ها میلیون زن و مرد و پسر و جوان و کودک در چهارگوشه‌ی دنیا آواره و سرگردان بوده‌اند. آمار بیکاران از مرز یک میلیارد نفر گذشته است، بی‌بهداشتی، بی‌سوادی، قتل عام‌های چندین میلیونی، و تمامی اشکال گوناگون سیه‌روزی بشر همه‌جا به طور دهشت‌باری سیر صعودی داشته است. شمار مرگ و میر انسان‌های مبتلا به بیماری‌های ایدز از ۲۰۵ مورد در سال ۱۹۸۰ به ۲۲ میلیون مورد در سال یاد شده فزونی گرفته است. و متوسط درآمد سالانه‌ی بیش از یک میلیارد انسان روی زمین از مرز ۲۰۰ دلار پائین‌تر رفته است. همه‌ی این ارقام نشان‌گر آنند، که نظام سرمایه‌داری در افزایش نرخ استثمار، بالا بردن شدت استثمار و هجوم هر چه ددمنشانه‌تر به سطح زندگی توده‌های کارگر، سهمگین‌ترین فازهای سبعیت و جنایت را در نوردیده است.

در سوئد، جامعه‌ای که کارگزارانش هنوز هم به یمن دستاوردهای دوران پیشین مبارزه‌ی طبقاتی از یک نان بخور و نمیر برخوردارند، دست‌مزد واقعی یک کارگر صنعتی تحت استثمار بین‌المللی («ولوو»، در شروع قرن بیست و یکم

در قیاس با ابتدای دهه ی ۷۰ سده ی بیستم، بیش تر از ۴۰ درصد کاهش نشان می دهد. در حالی که همین کارگر در وضعیت حاضر، در یک مدت زمان معین چندین برابر دهه ی ۷۰ برای انحصار مذکور تولید می کند و بهای واقعی محصولی که در هر ساعت برای سرمایه دار تولید می نماید، تا ۵۰۰ درصد دچار افزایش گردیده است.

۲- ستیز میان ملزومات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بازتولید شیوه ی تولید کاپیتالیستی در سطح بین المللی از یک سو و امکان دست یابی جمعیت کارگر و فرودست کره ی زمین به ابتدایی ترین حقوق معیشتی و انسانی از سوی دیگر، در هیچ زمانی به اندازه ی امروز حاد و آشتی ناپذیر نبوده است. تولید کاپیتالیستی در سرشت خود تولید سرمایه است. این شیوه ی تولید بسان هر شیوه ی تولید دیگر در تاریخ، ایجاد کننده و خصلت بخش مصرف خاص خود است و آن چه که پدید می آورد باید موجد زمینه های ذهنی و محرک همین شیوه ی تولید باشد. سرمایه در فرآیند بازتولید و خودگستری اش به موازات کاهش هر چه عمیق تر کار لازم کارگر به نفع کار اضافی و افزایش سود، انفصال هر چه ژرف تر کل کار طبقه ی کارگر، حتا بخش لازم کار این طبقه با زندگی وی و زندگی انسان به طور کلی را نیز محتوم می سازد. هر گام از تکامل شیوه ی تولید کاپیتالیستی، گامی در تعمیق هر چه مرگ بارتر استثمار کارگران و در همان حال گامی در تعمیق انفصال حاصل کار با ملزومات واقعی معیشت، رفاه، آموزش، بهداشت و تعالی بشر بوده است. درجه ی این گسست، اینک تا آن جا پیش رفته است که بخش اعظم محصول کار طبقه ی کارگر بین المللی، نه معطوف به مایحتاج زندگی و رشد و رفاه انسان، که به گونه ای معکوس در جهت تخریب جدی همه ی ابعاد زندگی بشر است. بر خلاف بسیاری انگاره پردازی های پر فریب کاپیتالیستی، نه فقط هیچ راه حلی برای هم ساز کردن بود و بقای شیوه ی تولید سرمایه داری با ملزومات زندگی بشر وجود ندارد، که بالعکس هر دور از بازتولید این مناسبات، گسست هر چه ژرف تر بردگان مزدی سرمایه از حاصل کار و تولیدشان را بر سینه ی آن ها سنگین می سازد.

نمایندگان راست و چپ بورژوازی برای اثبات آشتی پذیری زندگی توده های کارگر با مقتضیات خودگستری سرمایه ی جهانی به هر حشیشی تشبث می جویند. آن چه که برد اندیشه ی آن ها بدان اصابت نمی کند، این است که نفس وجود شیوه ی تولید سرمایه داری - هم راه هر سیاست توزیع یا ساختار نظم سیاسی و مدنی که باشد - با اساس زنده ماندن و امکان زندگی اکثریت غالب سکنه ی زمین در تعارض لاینحل قرار دارد. در طول دهه ی ۸۰، متوسط تجارت سالانه ی اسلحه در سطح بین المللی حدود ۶۵ میلیارد دلار و در طی همین فاصله متوسط حجم تمامی غلات مورد داد و ستد از ۳۰ میلیارد دلار کم تر بوده است. در سال های دهه ی ۹۰، کل درآمد ۱۳۰۰ میلیون نفر از مردم جهان کم تر از ۲۳۵ میلیارد دلار برآورد شده است، در حالی که بودجه ی تسلیحاتی سالانه ی دولت آمریکا در همین سال ها از رقم ۲۰۰۰ میلیارد دلار فراتر می رفته است و حجم سرمایه ی مونوپل «اریکسون» در سال ۲۰۰۰ بیش از ۸۵۲ میلیارد کرون گزارش شده است. این تصور که سرمایه ی جهانی می تواند به جای زرادخانه های عظیم نظامی، به جای میلیاردها تن مواد مخدر و اسباب بازی های مخرب، یا به جای میلیاردها خوراک تبلیغاتی و نظایر این ها به تولید مواد غذایی، مسکن، لباس، وسایل آموزشی و دارو و درمان روی کند، تا بدان جا احمقانه است که مغز متحجر کودن ترین صاحبان سرمایه نیز بلاهت آن را خوب تشخیص می دهد.

۳- احساس وحشت و دهشت از گرسنگی، بیکاری، جنگ، آوارگی و از دست دادن حداقل معیشتی هیچ گاه به اندازه ی دهه های اخیر بر توده های کارگر و فرودست دنیا - حتا بر کارگران پیش رفته ترین کشورها - مسلط و مستولی نبوده است. در شرایط موجود هیچ کارگری حتا در بهترین حالت نیز نمی تواند به اشتغال خود در طول چند ماه آتی، به حفظ سطح کنونی معیشت خود در سال بعد و به امنیت اجتماعی خویش برای نیم سال آینده امیدوار باشد. سرمایه ی جهانی به شرایطی پا نهاده است، که برای استمرار پروسه ی بازتولیدش به برنامه ریزی دژخیمانانه ترین تراژدی های انسانی در هر روز و هر لحظه نیازمند است. فاجعه ی سیاه دست پخت سیستم کاپیتالیستی برای مردم عراق در آغاز دهه ی ۹۰، توده های کارگر بالکان در اواسط این دهه، و مردم ستم کشیده ی افغانستان در سال ۲۰۰۱، به آسانی می تواند در

هر زمان و هر لحظه برای مردم هر بخش دیگر دنیا در ابعادی بسیار عمیق تر و رقت بارتر تکرار گردد. هر کارگری که از کم‌ترین شناخت طبقاتی نسبت به نظام سرمایه داری برخوردار باشد، به روشنی روز می‌داند که سطح معیشت و دست مزد واقعی نیروی کارش به علاوه‌ی هر نوع امکان رفاهی و اجتماعی‌اش در سال آینده به احتمال قریب به یقین از سال جاری کم‌تر خواهد شد. آخرین دستاوردهای مبارزات کارگران دنیا در زمینه‌ی تعدیل خفقان، دیکتاتوری عریان و توحش پلیسی سرمایه، در ممالکی که اثری از این دستاوردها وجود داشته است، به سرعت باد در حال فروریزی است. سیستم پلیسی فرانسه، سوئد، آمریکا، سوئیس، هلند و ایتالیا، با شتاب حداکثر در جستجوی درس آموزی از سازمان امنیت عراق و وزارت اطلاعات رژیم اسلامی است. احساس عدم امنیت در تمامی قلمروهای زندگی انسانی زیر فشار بربریت کاپیتالیستی، روی ناامنی و توحش دوران فئودالیسم را با حداکثر وضوح سفید کرده است. سوئد، فرانسه، ایتالیا، آمریکا و... به زودی زود در داشتن شمار زندانیان سیاسی با ممالک خاورمیانه و شمال آفریقا رقابت خواهند کرد. بورژوازی این کشورها در به خون کشیدن اعتراضات کارگران و مخالفان کاپیتالیسم از برادران پاکستانی و ترک خویش عقب نخواهند ماند.

۴- درجه‌ی کفایت حاصل کار طبقه‌ی کارگر برای پایان دادن به هر نوع گرسنگی و فقر و محرومیت در سرتاسر جهان، برای سازمان دهی سوسیالیستی اقتصاد کشورها، حتا برای اعلام فوری و بی قید و شرط داوطلبانه بودن کار در بخش بسیار وسیعی از دنیای روز، به واقعیتی بسیار روشن تر از روشنی روز تبدیل شده است. در سال ۱۹۹۶، مطابق گزارش سازمان اقتصاد و توسعه (OECD) سهمیه‌ی سرانه‌ی افراد از «تولید ناخالص ملی» در جامعه‌ی سوئیس به عنوان ثروتمندترین کشور برابر ۴۱/۴۱۱ دلار، در ممالک اتحادیه‌ی اروپا به طور متوسط ۲۳/۰۴۲، در آمریکا ۲۷/۸۲۱، در استرالیا ۱۸/۰۹۳، در کره جنوبی ۱۰/۶۴۴، مکزیک ۳/۴۱۱، یونان ۱۱/۶۸۴، ژاپن ۳۶/۵۰۹، در کشورهای آفریقایی به طور میانگین ۸۰۰ و در آسیای میانه حدود ۷۰۰ دلار بوده است. آن چه که OECD در چهارچوب موازین تولید سرمایه داری با معادل پولی و زیر نام «تولید ناخالص ملی» برای کشورهای مختلف دنیا گزارش می‌کند، به طور تقریب معادل مجموعه‌ی امکاناتی است که حی و حاضر می‌تواند سطح معیشت و رفاه کل سکنه‌ی کره‌ی زمین را تا چند برابر متوسط سطح زندگی مردم در مرفه‌ترین ممالک دنیا بالا برد! این نکته به ویژه هنگامی عمیق تر درک می‌شود که به مولفه‌های مهم زیر نیز توجه داشته باشیم:

الف: در بخش غالب این جوامع، سطح تکامل تکنیک، تخصص و بازدهی کار اجتماعی به درجه‌ای است، که در صورت رهایی جامعه از سیطره‌ی مناسبات بردگی مزدی، میزان کار کافی برای بازتولید وسایل تولید یا حتا برای توسعه‌ی سوسیالیستی این وسایل تنها درصد اندکی از کل کار اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد؛

ب: در همین سال مورد گفتگو، جمعیتی بالاتر از ۱۰۰ میلیون نفر از کل نیروی کار فعال جوامع مذکور به طور کامل فاقد کار و اشتغال بوده‌اند؛

ج: همان گونه که بالاتر اشاره شد، محصول اجتماعی کار بنا بر ماهیت کاپیتالیستی شیوه‌ی تولید مطلقا معطوف به تأمین مایحتاج واقعی معیشتی، رفاهی و اجتماعی انسان‌ها نیست و در همین رابطه بخش اعظم حاصل کار با ملزومات زیستی، رشد، آسایش و تعالی جسمی یا فکری شهروندان در تعارض قرار دارد؛

د: شمار کثیری از نیروی کار جامعه، نه در پروسه‌ی تولید و کار اجتماعی مورد نیاز زندگی شهروندان، که بالعکس در چهارچوب تقسیم کار متناظر با بازتولید شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی، در مقام سیاست مدار، اقتصاددان، پلیس، ارتشی، مشاور، و کلا عمله و اکره‌ی سرمایه، عامل تحمیل نظم بردگی مزدی بر طبقه‌ی کارگر بوده است؛

با ملاحظه‌ی همه‌ی این نکات می‌توان به روشنی دریافت، که در جوامع مورد بحث به محض درهم گسستن مناسبات کار مزدوری، حصول یک سطح رفاه اجتماعی تا میزان چندین برابر وضعیت موجود برای همگان مقدور است و پیداست که در چنین فازی از توسعه‌ی تکنولوژی و تولید یا در چنین مرحله‌ای از وفور امکانات زیستی و اجتماعی، اعلام

داوطلبانه بودن کار، نیازمند طی هیچ پروسه‌ای نیست. این مساله را می‌توانیم در رابطه با سایر بخش‌های دنیا نیز مورد بررسی قرار دهیم. در کره جنوبی، کشوری که به بخش شدیداً بحران زده‌ی سرمایه‌داری جهانی تعلق دارد، سهم سرانه‌ی هر شهروند از محصول کار اجتماعی سالانه‌ی طبقه‌ی کارگر بالغ بر ۱۱۰۰۰ دلار و سهم یک جمع چهار نفری متشکل از پدر و مادر و دو فرزند چیزی حدود ۴۴۰۰۰ دلار است. این رقم به طور حی و حاضر بیش از دو برابر درآمد متوسط یک خانواده‌ی چهار نفری در کشور سوئد است. با محاسباتی که پیش‌تر گفتیم و با تعمق در مولفه‌هایی که بالاتر برشمردیم، ملاحظه می‌کنیم که در این جا نیز به محض برچیدن بساط کار مزدوری و سازمان دهی سوسیالیستی اقتصاد و کار اجتماعی، هیچ مانعی بر سر راه اعلام داوطلبانه بودن کار سنگینی نمی‌کند. این محاسبات با همین دقت ریاضی در مورد بخش عظیمی از دنیای کنونی مصداق دارد.

از همه‌ی این‌ها گذشته، یک نکته‌ی بسیار مهم را نباید فراموش کنیم. این که بحث امکان‌پذیری حی و حاضر داوطلبانه شدن کار در جوامع، با امر بالفعل بودن سازمان دهی سوسیالیستی اقتصاد و کار اجتماعی در هر بخشی از جهان مطلقاً پدیده‌های مترادف و هم‌عرضی نیستند. دومی، یعنی انقلاب علیه کار مزدوری و استقرار سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی، به هیچ وجه در گرو فراهم بودن تمامی امکانات اقتصادی و اجتماعی لازم برای داوطلبانه شدن فوری کار نیست. سوسیالیسم و لغو کار مزدوری مساله‌ی عاجل و فوری بشریت کارگر و فرودست در هر گوشه‌ای از این دنیا، حتا در نازل‌ترین سطح توسعه‌ی صنعتی و پیشرفت‌های اجتماعی حاصل در کشورهاست. ما در جهانی زندگی می‌کنیم، که عقب افتاده‌ترین، تاریک‌ترین و محروم‌ترین دهکده‌های مسکونی و غیرمسکونی‌اش در بند بند موجودیت خود به باتلاق سراسر تعفن مناسبات کاپیتالیستی فرو رفته است. در سرتاسر این جهان، نه فقط هیچ انسانی، که هیچ حیوان جنگلی و هیچ گیاه خودرویی نیز از تحمل آفات و مصائب و جنایات سرمایه‌داری در امان نمانده است. شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی در هر گوشه‌ی دورافتاده‌ای از دنیا به شیوه‌ی تولید مسلط آن جا و به پایه‌ی مادی کلیدی فعل و انفعالات معیشتی و اجتماعی مردم آن دیار مبدل شده است. هر شکل از استثمار، بی‌حقوقی، ستم، توحش، فساد، فحشا، تبعیض و جنایت که بر انسان‌ها روا می‌شود، تنها تبلوری از ملزومات بقا و بازتولید نظام سرمایه‌داری است. در چنین موقعیتی، پیداست که بشریت کارگر و ستم‌کش جهان برای رهایی از استثمار و فقر و گرسنگی و هر نوع سیه‌روزی و به هر درجه‌ای از آن یک راه بیش‌تر در پیش روی ندارد. لغو کار مزدوری و پیکار برای برقراری سازمان کار و مدنیت کمونیستی در هر گوشه‌ای از دنیا و در سراسر دنیا، تنها دریچه‌ی رهایی‌راستینی است که بر روی مردم دنیا باز است.

۵- راه حل‌های سوسیال‌رفرمیستی و افق‌پردازی‌های کمونیسم بورژوازی برای آینده‌ی بشر، در هیچ زمانی به اندازه‌ی امروز ورشکسته و رسوا نبوده است. سوسیالیسم روسی از چشم‌انداز زندگی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بین‌المللی تا حدود زیادی پاک شده است. سوسیالیسم خلقی نوع چینی و مائوئیستی نیز همین سرنوشت را تجربه نموده است. امپریالیسم ستیزی بورژوازی و اتویی‌های ناسیونالیستی توسعه‌ی کاپیتالیستی صنعت و مدنیت در این یا آن گوشه‌ی دنیا به اندازه‌ی کافی دچار ورشکستگی است. سوسیال‌دموکراسی در تحمیل‌هاترین شکل استثمار سرمایه‌بر توده‌های کارگر و در سرکوب اعتراضات ضد بردگی مزدی، با نئولیبرالیسم و راست سرمایه‌به وحدت رسیده است. نقد دموکراتیک نظام سرمایه‌داری و راه حل‌یابی بانیان این نقد رفرمیستی برای کارگران دنیا، دیگر توسط طبقه‌ی کارگر جدی گرفته نمی‌شود. شعارهای ضد سرمایه‌داری توخالی - ولو نوظهور - با همه‌ی زرق و برق نمایانه‌ی شان، وسوسه‌ی زیادی در دل کارگران ایجاد نمی‌کنند. فروریزی وسیع افق‌های رنگارنگ سوسیال‌رفرمیستی پیشین از یک سو و فروماندگی عمیق تمامی آلترناتیوهای سوسیال‌بورژوازی جدید از حل و فصل ابتدایی‌ترین مسایل مبتلا به مردم کارگر دنیا از سوی دیگر، زمینه‌های مادی و اجتماعی جانب‌داری طبقه‌ی کارگر بین‌المللی از این نوع راه‌حل‌ها را تا حدود زیادی محدود ساخته است.

## کمونیسم و جنبش کارگری؟

آن چه تا این جا گفتیم، به علاوه ی بسیاری فاکتورها و شواهد دیگر که نیازی به طرح آن ها نیست، همه و همه کفه ی توازن اوضاع روز را به نفع عملی بودن حی و حاضر راه حل سوسیالیستی طبقه ی کارگر در هر جامعه و در سطح جهانی سنگین می سازد. سؤال اساسی این است، که چرا با همه ی این ها اثر چندان ملموسی از حضور و عروج جنبش لغو کار مزدوری طبقه ی کارگر در هیچ بخشی از دنیا قابل مشاهده نیست و سؤال بسیار اساسی تر این است که اعتلا، عروج و ابراز وجود قدرت مند این جنبش در گرو کدام شرط و شروط ها یا کدام زمینه های مادی، سیاسی، طبقاتی و اجتماعی است؟ کمونیست ها باید نه فقط در سطح تحلیل و دریافت نظری، که به طور عملی و کنکرت و اجتماعی به این پرسش ها پاسخ دهند. کوشش این نوشته نیز در همین راستاست و ما این تلاش را از بررسی جا و مکان کمونیسم در جنبش طبقه ی کارگر آغاز می کنیم.

"نتایج نظری کمونیست ها به هیچ روی متکی بر ایده ها یا اصولی نیست، که این یا آن به اصطلاح مصلح جهانی اختراع و کشف کرده باشد. این نتایج صرفا بیان کلی مناسباتی واقعی است، که از مبارزات موجود طبقاتی و جنبش تاریخی، که در برابر دیدگان ما جریان دارد، سر بر می آورد."

کمونیسم یک جنبش زنده و ریشه دار در درون طبقه ی کارگر است. در میان گرایشات مختلف فعال یا غیر فعال در بطن جنبش کارگری، هیچ گرایشی یا هیچ جنبشی به میزان کمونیسم، خصلت درونی، خودجوش و ریشه دار ندارد. خواست آزاد و اندیش وار هیچ انسانی نیست، که طوق بردگی مزدی را بر گرده ی خود حمل کند. هیچ کارگر آگاهی نمی تواند از رابطه ی خرید و فروش نیروی کار ناراضی و منزجر نباشد. کارگری که بتواند ریشه های واقعی فقر، محرومیت، بی بهداشتی، بی آموزشی، تحقیر و سایر سیه روزی های خود را در ژرفای رابطه ی تولید اضافه ارزش جستجو کند، طبیعی است که مبارزه برای محو کار مزدوری را جریان عادی زندگی خویش می سازد. همه ی این ها مولفه های نیرومند جوش و خروش ژرف کمونیسم در درون طبقه ی کارگر و در نگاه توده های این طبقه به شرایط کار و مناسبات کاپیتالیستی مسلط بر زندگی خویش است.

کمونیسم، جنبش طبقه ی کارگر برای تغییر وضعیت حاضر است و بر همین اساس، واقعی ترین، عادی ترین و خودجوش ترین شکل تقابل کارگر با مناسبات کار مزدوری است. نخستین جلوه ی اعتراض کارگران در اولین مراکز خرید و فروش نیروی کار در تاریخ، از باور جدی بردگان مزدی سرمایه به کمونیسم سرشار بوده است. کارگر مدرسه ندیده، اقتصاد نخوانده و فلسفه نیاموخته ای که سال ها پیش از صدور «مانیفست کمونیست»، بنیاد گرسنگی، ناداری و ذلت خود را در مالکیت کاپیتالیستی کارفرمایان نشانه می گرفت، بی تردید دورنمای آتی زندگی و پیکار اجتماعی خود را با نگاه کمونیسم دنبال می کرده است. کمونیسم، تبخیر شرایط مادی زندگی کارگر در شیارهای مغز اوست، درست به همان گونه که افکار، ایده ها، انتظارات، فرهنگ، اخلاق و ایدئولوژی بورژوازی، پژواک نیازهای ارزش افزایی سرمایه در ساختار عقل و اندیشه ی اوست. در عالم واقع، این هر دو - کمونیسم طبقه ی کارگر در یک سو و خرد و شعور بورژوازی در سوی دیگر - از درون شیوه ی تولید و مناسبات اجتماعی واحدی سر بیرون می آورند. حفظ، توسعه، بازگستری و خودگستری رابطه ی کار مزدوری، دستگاه اندیشه و عقل بورژوازی را سوخت و ساز می کند و ضرورت نقد، تغییر و محو نهایی این رابطه، آگاهی و ذهنیت و شعور کمونیستی کارگران را معماری می نماید. هر چه کارگر ژرف تر با سرمایه می ستیزد، عمیق تر به کمونیسم پیوند می خورد و بالعکس هر چه در این ستیز محدودتر و مشروط تر می شود، بیش تر از کمونیسم فاصله می گیرد و به همان اندازه عمیق تر توسط توهمات یا باورهای بورژوایی مسخ و منجمد می گردد.

این سخن لنین که «توده های طبقه ی کارگر تاریحا و در جوامع مختلف در حیظه ی توان خود قادر به فرا رفتن از مرز آگاهی تردیونیونیستی نبوده اند»، یا این که «آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و

نما یافته است، که نمایندگان دانش ور طبقات دارا و و روشن فکران تتبع نموده اند»، مسلماً نکات قابل بحثی هستند. کمونیسم طبقه‌ی کارگر یا آگاهی سوسیالیستی وی بر خلاف برداشت نادرستی که از این گفته‌ی لنین شده است، مطلقاً یک آموزش وارداتی یا دارای سرچشمه‌ای بیرون از زندگی، مبارزه و شرایط کار و استثمار طبقه‌ی کارگر نیست. این آگاهی، تجلی نگاه اندیش مند و آگاه پرولتاریا به منشا راستین استثمار، ستم کشی و بی حقوقی طبقه‌ی خویش و کل بشریت فرودست جهان سرمایه است. آموزش‌های مارکس، درک ماتریالیستی وی از تاریخ و مبارزه‌ی طبقاتی، آناتومی او از رابطه‌ی کار مزدوری، تحلیل او از رابطه‌ی میان اقتصاد سیاسی و جامعه‌ی مدنی یا تبیین وی از دولت، ساختار سیاسی و حقوقی و نظم اجتماعی حاکم در جامعه‌ی سرمایه داری، هیچ کدام مسایلی نیستند که از سرچشمه‌ی فیض طبقات دیگر به مجاری فکر، زندگی و مبارزه‌ی توده‌های کارگر سرشکن شده باشند. مارکس، انسانی از «طبقات بالا» نیست! و درک مادی وی از تاریخ یا کالبد شکافی او از رابطه‌ی سرمایه، هیچ ربطی به دانش طبقات بالا ندارد! او انسانی معترض به اساس بردگی مزدی است. اعتراضی که به صور مختلف و در درجات متفاوتی از عمق، آگاهی و شدت، با جریان زندگی کارگران دنیا آمیخته است.

اگر کمونیسم را به سخن مارکس، «جنبش طبقه‌ی کارگر برای تغییر وضعیت موجود» و موضوع تغییر وضعیت را لغو کار مزدوری یا جایگزینی مالکیت کاپیتالیستی وسایل کار و تولید با سازمان کار و مدنیت کمونیستی بدانیم، در این صورت باید فعل و انفعالات یا افت و خیز این جنبش را نیز با مراجعه به مکان و موقعیت طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه داری مورد بررسی قرار دهیم. براساس این نگاه، کمونیسم جنبشی ریشه دار و خودپو در دورن طبقه‌ی کارگر است، اما پدیده‌ای نیست که یک باره و خلق الساعه با استخوان بندی استوار، اندام واره‌ای نیرومند و قدرتی توفنده از دل طبقه‌ی کارگر پا بیرون بگذارد و تاریخ زندگی بشر را کن فیکون کند. بالعکس، بساز هر پدیده‌ی زنده یا هر اعتراض و جنبش دیگر با پروسه‌ی رشد و تکوین و بالندگی سر و کار دارد، همواره در معرض آسیب پذیری و در حال جنگ و پیش روی و دفاع است، و ممکن است به شدت زیر فشار هجوم جنبش‌های دیگر از پویایی، پیش روی و شکوفایی باز ماند. شاید در مقاطعی از تاریخ به شدت زمین گیر و حتا غیر قابل لمس شود، می‌تواند عجالتا سرکوب و قلع و قمع گردد و در مقابل اعتراضات و تندنس‌های دیگر به طور موقت از پا در آید. جنبشی که تجسم پیکار پرولتاریا برای تغییر وضعیت حاضر است، به ناچار در همه‌ی وجود و وجوه خود از چگونگی آرایش قوای طبقاتی درون جامعه متأثر است. اعتراض طبقه‌ی کارگر به شرایط کار و استثمار و محرومیت اجتماعی خویش، نطفه‌ی بالنده‌ی جنبش کمونیستی وی علیه اساس بردگی مزدی است. این اعتراض می‌تواند رشد کند و تا جنبش سراسری سوسیالیستی این طبقه علیه بود و بقای سرمایه داری شاخ و برگ کشد، اما برای طی این مراحل به پاره‌ای شرط و شروط تعیین کننده و سرنوشت ساز نیازمند است. تعمق در این ملزومات و مولفه‌ها برای فعالین کمونیست جنبش کارگری واجد اهمیت اساسی است و از آن جا که این بحث همواره آماج بی توجهی افراطی عظیم ترین بخش «چپ» بین المللی بوده است، پرداختن بدان در شرایط کنونی و موقعیت جاری جنبش کارگری جهانی بسیار حیاتی است. من این ملزومات یا آتمسفر سیاسی، فکری و اجتماعی مورد نیاز بالندگی جنبش لغو کار مزدوری طبقه‌ی کارگر را در مولفه‌های عمده‌ی زیر جمع بندی می‌کنم.

۱- جنبش جنینی و خودپوی کمونیستی طبقه‌ی کارگر باید به طور مستمر و روتین با نقد سوسیالیستی و کارگری شیوه‌ی تولید سرمایه داری تغذیه شود. این جنبش، بدون چنین تغذیه‌ای، قادر به پرورش قوای دماغی و استخوان بندی واقعی طبقاتی خود نیست. در غیاب این تغذیه، آماده‌ی ابتلا به هر نوع بیماری و غلطیدن به حاشیه‌ی فعل و انفعالات مبارزه‌ی طبقاتی است. شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی در هر وجه از پروسه‌ی بازتولیدش، دنیایی فکر، باور، استدلال، علم، تئوری، توضیحات اندیش وار، راه حل‌های اجتماعی و افق‌های زندگی در مسیر عبور افکار یا دریافت توده‌های کارگر دنیا خلق می‌کند. همه‌ی این فرآورده‌های فکری، فرهنگی و اعتقادی، به طور بی کم و کاست تمکین طبقه‌ی کارگر به

داربست بردگی مزدی را تبلیغ می‌کنند. اعتراض طبقه‌ی کارگر به استثمار کاپیتالیستی، در غیاب نقد ژرف و ریشه‌ای این طبقه بر افکار، تحلیل‌ها، تئوری‌ها و راه‌حل‌های اندیشیده‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار، در وجوه مختلف نمی‌تواند به یک اعتراض نیرومند کمونیستی توسعه یابد. از این گذشته، در هر فاز از تحولات و تغییرات دنیای سرمایه‌داری، ما با ظهور و عروج گرایشاتی مواجهیم که زیر پرچم پرولتاریا و کمونیسم و انقلاب کارگری منحرف‌کننده‌ترین پایاب‌های فکری و راه‌حل نمایانه‌ی کاپیتالیستی را به درون جنبش کارگری سرشکن می‌سازند. کمونیسم طبقه‌ی کارگر بدون دفع آگاهانه و نیرومند این راه‌حل‌پردازی‌ها نمی‌تواند سلامت، سرزندگی، شفافیت و بالندگی استوار طبقاتی خود را تضمین کند.

آموزش‌های مارکس از آن روی برای جنبش کارگری دنیا نقشی سترگ داشته و دارد، که نقد کمونیستی سرمایه‌داری و نقد تمامی دورنماسازی‌ها یا بدیل‌پردازی‌های بورژوازی درون و بیرون جنبش کارگری را مشعل‌پیکار توده‌های کارگر ساخته است. مارکس از طریق تحلیل رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و بسط آن به نقد شفاف، آگاه و کوبنده‌ی تمامیت سرمایه‌داری، کمونیسم طبقه‌ی کارگر را تغذیه‌ی طبقاتی، سیاسی، و فکری نموده است. جنبش کارگری در شعاع آموزش‌های وی فرصت یافته است، تا پراتیک‌پیکار طبقاتی خود را از پاره‌ای غلط اندیشی‌های مهلک و راهبردهای مخرب پالایش کند. اگر کمونیسم طبقه‌ی کارگر تا پیش از زمان وی قادر به درک شفاف ماهیت سرمایه نبود؛ اگر یارای تحلیل شرایط مادی و اجتماعی را نداشت؛ اگر با نسخه پیچی اوئن و فوریه و وایتلینگ و همانندان آن‌ها علاج درد کارگران را دنبال می‌کرد؛ اگر به اتوپیای «هم‌یاری برابر و عادلانه‌ی تولیدکنندگان» یا «آرمان شهر» سوسیالیستی! دل می‌بست؛ اگر شرایط کار و استثمارش را با عینک پرودن و ریکاردو می‌کاود؛ اگر برای فهم مساله‌ی دولت و جامعه‌ی مدنی به هگل می‌آویخت؛ اینک با دسترسی به نقد مارکسی مناسبات کار مزدوری ظرفیت خروج از بیغوله‌های تاریک توهم و خرافه را در خود باز می‌شناخت. کمونیسم پرولتاریا با دست‌یابی به تحلیل مارکسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به یک سلاح نیرومند پیکار دست می‌یافت، که با کاربرد آن برتری و شایستگی تاریخی خود را در کارزار طبقاتی با بورژوازی به نمایش می‌نهاد.

برای این که اهمیت نقد مارکسی مناسبات کاپیتالیستی را در نیرو گرفتن کمونیسم طبقه‌ی کارگر توجه کنیم، کافی است موقعیت جنبش سوسیالیستی این طبقه را در دهه‌های شروع قرن نوزدهم با سال‌های بریایی انترناسیونال اول مقایسه نماییم. در دوره‌ی اول، کمونیسم پرولتاریا از همه لحاظ و در تمامی میادین نظری، سیاسی، افق‌ها و راه‌حل‌های اجتماعی به شدت در محاصره‌ی راه‌حل‌های بورژوازی است. در مقطع دوم، برعکس، با خلع سلاح سوسیالیسم تخیلی، نقد سوسیالیسم بورژوازی و دیدگاه‌های تئوریک، اقتصادی و سیاسی متناظر با آن‌ها، با طرد انگاره‌های هگلی دولت و جامعه‌ی مدنی توانست با قامتی استوارتر از گذشته و حالتی سرفرازتر از همیشه در صحنه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی حضور یابد. عکس این قضیه در مورد سال‌های حیات انترناسیونال دوم و عروج سوسیال‌دموکراسی صادق است. در این جا، کمونیسم طبقه‌ی کارگر در جنبش کارگری اروپای غربی قادر به چالش سوسیال‌دموکراسی نمی‌شود؛ مشعل نقد مارکسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر زوایای تاریک جاده‌ی پیکار پرولتاریا نمی‌تابد؛ تحولات جاری نظام کاپیتالیستی با چاقوی تیز این نقد کالبدشکافی نمی‌گردد؛ نگاه‌ها از کار مزدوری، که در تحلیل مارکس نقطه‌ی شروع و رجوع جامعه‌ی موجود و ریشه‌ی واقعی استثمار، فرودستی و حکومت شوندگی انسان بود، برگرفته می‌شود و در عوض به شکل صوری مالکیت سرمایه‌ها خیره می‌گردد. توسعه‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری، چیرگی انحصارات در پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی جهانی، رابطه‌ی ارگانیک میان جامعه‌ی مدنی و زیربنای مادی کار مزدوری، دولت، انقلاب کارگری، قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر، بدیل سوسیالیستی پرولتاریا در مقابل سرمایه‌داری، و در یک کلام کل‌عینیت موجود از یک سو و آلترناتیو اجتماعی کمونیسم برای این عینیت، همه و همه با نگاهی مغایر با نگاه رادیکال و اندیش‌وار کمونیسم طبقه‌ی کارگر کند و کاو می‌شود. سوسیال‌رفرمیسم مسلط در جنبش کارگری، نقد مارکسی همه‌ی این پدیده‌ها را از گذرگاه

تجسس توده های کارگر خارج می سازد و از این طریق پیش روی پیشین کمونیسم پرولتاریا را به توقف می کشد. برای فهم روشن این فروماندگی مطلقاً نباید در مجرد فقدان مشاجرات تئوریک کارساز میان تبیین مارکسی شیوهی تولید کاپیتالیستی و روایت کائوتسکی، برنشتاین، هیلفردینگ و دیگران از سرمایه داری یا حتا فقدان جدال نظری شفاف میان درک مارکسی مبارزه ی طبقاتی و دیدگاه های امثال کائوتسکی نسبت به ماتریالیسم تاریخی، انقلاب، سوسیالیسم، دموکراسی و یا سایر مسایل خیره شد. بحث به هیچ وجه بر سر مجرد بود و نبود مشاجرات نظری نیست. روایت مارکسی ماتریالیسم تاریخی، انقلاب یا کمونیسم، در بطن و متن مبارزه ی طبقاتی می توانست روایت سوسیال دموکراتیک این مسایل را به چالش بکشد. گفتگو پیرامون غیبت کمونیسم طبقه ی کارگر در این جاست.

در انترناسیونال اول، سوسیالیسم کارگران بود که سوسیالیسم بورژوایی را به عقب راند و در انترناسیونال دوم، بالعکس دومی بود که اولی را از میدان خارج ساخت. کمونیسم پرولتاریا در این زمان موفق به تحکیم سنگر تعرض خود علیه راه حل های بورژوایی درون جنبش کارگری نشد؛ حضور خود در نقد مارکسی شرایط روز را از دست داد و بدون داشتن سلاح نیرومند این نقد و لاجرم بدون تسری این نقد به محتوای جاری پیکار طبقاتی، حداقل تا آن جا که به اروپای غربی مربوط می شد، عملاً به حاشیه ی رخدادهای اجتماعی روز پرتاب گردید. نقش سرنوشت ساز نقد کمونیستی سرمایه داری برای سرزندگی و بالندگی کمونیسم پرولتاریا را می توان در لحظه لحظه ی تاریخ جنبش کارگری جهانی با برجستگی و وضوح کامل ردیابی نمود. فروماندگی کمونیسم طبقه ی کارگر از نقد سوسیالیسم بورژوایی در انقلاب روسیه، نقد سوسیالیسم خلقی و ناسیونالیسم چپ در کمینترن و در جنبش کارگری کلیه ی جوامع حوزه ی صدور سرمایه ی آن ایام و فراوان نمونه های دیگر از این دست، همگی حلقه های به هم پیوسته ی انفعال و فروماندگی کمونیسم طبقه ی کارگر از پاسخ به ملزومات رشد و بالندگی جنبش سراسری لغو کار مزدوری را تصویر می کنند. یک مشخصه ی بسیار بارز و برجسته ی جنبش کارگری بین المللی در شرایط موجود و از دهه ها قبل تا امروز را می توان منحل بودن این جنبش در راه حل های سوسیال دموکراتیک، سوسیال خلقی، ناسیونال چپ و سایر راه حل های بورژوایی دانست. این امر گواه آنست، که هر کدام از این گرایشات در شرایطی معین – با استفاده از زمینه های عینی و اجتماعی معین – جنبش کارگری را عرصه ی تاخت و تاز خود قرار داده است و در این تاخت و تاز با هیچ مقابله ی جدی و کارسازی از سوی کمونیسم طبقه ی کارگر مواجه نشده است.

در این جا بد نیست به یک معضل مهم در گفتمان «نیروهای چپ» اشاره کنیم. چپ غیر کارگری و سوسیال بورژوایی موجود از دیرباز تا زمان حال، همواره و بی امان از بی ارتباطی خود با طبقه ی کارگر و جنبش کارگری شکوه کرده است و غالباً همین مساله را به عنوان حلقه ی ضعف اساسی خود مورد گفتگو قرار داده است. «چپ موجود» شب و روز در این زمینه داد سخن داده است و چنین پنداشته است، که حاضر است فرهادوار بیستون را بر کند تا در دل سخت تر از سنگ لیلی راهی پیدا کند. گاه تمامی بار گناه را بر گردن بی استعدادی، کودنی، روستایی بودن و عقب مانده بودن پرولتاریا انداخته است؛ گاه از رفاه قشرهای بالای طبقه ی کارگر و بی مهری آن ها به کمونیسم شکوه نموده است؛ زمانی دیکتاتوری و توحش بورژوازی و فقدان دموکراسی را علت العلل همه ی مصائب دانسته است؛ و بعضاً شعبده بازی و ترفند سوسیال دموکراسی را مانع پنداشته است. چپ به همه ی این تحلیل ها و تئوری پردازی ها و مکاشفات نظری و سیاسی همت گمارده است و بدون تردید این جا و آن جا تکه پاره هایی از حرف های درست را نیز به هم بافته است. اما در این میان، یک چیز را اصلاً قابل فکر و نیازمند تامل نیافته است: این که خود وی مظهر و معرف کمونیسم طبقه ی کارگر نبوده است. بالعکس، در بیش تر موارد از ناخن پای تا موی سر تبلور عریان راه حلی از راه حل های کاپیتالیستی برای طبقه ی کارگر بوده است. در روایت سوسیالیسم، در سیاست ها و پراتیک اجتماعی اش، در تحلیل ها، در راه حل ها و به تبع همه ی این ها در کل پروسه ی کار روتین و ابراز وجود سیاسی اش، چپ بورژوازی بوده است. آن چه این چپ می گفته است، تمایز اساسی و چشم گیری با سیاست ها یا گفته های بخش های شناخته شده تر و

اسم و رسم دارتر بورژوازی نداشته است و به همین دلیل، جاذبه‌ی زیادی در دل توده‌های کارگر ایجاد نمی‌کرده است. به بیان دیگر، معضل این چپ – بر خلاف پندارهایش – اساساً اجتماعی نبودن وی نبوده است. معضل واقعی وی، معرف و نماینده‌ی کمونیسم طبقه‌ی کارگر نبودن او بوده است. اگر غیر از این بود، آن‌گاه همه‌ی بود و هست این چپ باید چیز دیگری می‌شد و در آن صورت، درد فراق از جنبش کارگری نیز این همه آزارش نمی‌داد. این «چپ» اگر قرار بود به حق مظهر و نماد کمونیسم طبقه‌ی کارگر باشد، آن‌گاه در هر شرایطی، هر حرف، هر سیاست، هر راه حل و هر حرکت‌اش، تجسم نقد کمونیستی پرولتاریا بر سرمایه‌داری و بر تمامی راه‌های بورژوازی موجود می‌گردید؛ آن‌گاه در بطن جنبش کارگری حضور می‌داشت و در این صورت، برای توده‌های کارگر به عنوان موجودی ماهیتاً و در همه‌ی وجوه متمایز با گرایش‌های کاپیتالیستی قابل لمس و قابل شناسایی می‌شد.

در این رابطه طبیعتاً می‌توان به تفصیل سخن گفت، اما تا آن‌جا که به نوشته‌ی حاضر مربوط می‌شود، تمامی حرف بر سر جلب توجه فعالین جنبش لغو کار مزدوری به این مسأله‌ی اساسی است که بدون تسلیح طبقه‌ی کارگر به نقد مارکسی جامع‌الاطراف عینیت موجود سرمایه‌داری، بدون تحلیل کمونیستی تحولات، کارکردها، و راه‌های رنگارنگ طبقه‌ی بورژوازی در سطح جهانی و در درون هر جامعه‌ی مجزا، بدون تبدیل این تحلیل‌ها و نقدها به سلاح پیکار پرولتاریا علیه سرمایه، بدون این که مبارزه‌ی جاری توده‌های کارگر با مشعل نقد کمونیستی اساس کار مزدوری به پیش تازد، چشم انداز روشنی برای برپایی یک جنبش نیرومند لغو کار مزدوری پدید نخواهد آمد. اگر می‌بینیم که از دیرباز تا امروز – و به طور خاص در برهه‌ی کنونی تاریخ به رغم تمامی امکانات تاریخی، اقتصادی و اجتماعی موجود برای برچیدن بساط کاپیتالیسم – باز هم پرچم انقلاب سوسیالیستی کارگران در هیچ‌کجای این جهان در اهتزاز نیست، یک دلیل اساسی آن را باید در عدم سوخت و ساز کمونیسم طبقه‌ی کارگر با نقد کمونیستی جامعه‌ی کاپیتالیستی دانست. پدیده‌ای که به نوبه‌ی خود گویای واقعیت تلخ چیرگی همه‌سویه‌ی راه‌های بورژوازی بر راه حل کمونیستی در جنبش کارگری است. فهم روشن ابعاد مسأله، زمانی مقدور است که برای لحظاتی چشمان خویش را از یک سو به شرایط رقت‌بار زندگی و کار طبقه‌ی کارگر بین‌المللی و حوادث روزمره‌ی دنیای سرمایه‌داری و از سوی دیگر به محتوای نقد و انتقاد نیروهای «چپ» از این شرایط و رخدادها خیره کنیم. در این بازار آشفته، همه چیز به حد وفور موجود است. تنها چیزی که وجودش کیمیاست، نقد واقعی سوسیالیسم کارگری بر این وضعیت و حوادث است.

۲- کمونیسم طبقه‌ی کارگر بدون داشتن بدیل شفاف و ملموس طبقاتی خویش در مقابل جامعه‌ی موجود، یک جنبش بی‌افق، عمیقاً ضعیف و شدیداً در معرض آسیب و عقب‌نشینی است. بالاتر به نقل از مارکس گفتیم، که «کمونیسم، جنبش تغییر وضعیت موجود است»، این گفته‌ی مارکس سال‌هاست که در محافل چپ اروپای غربی – و پس از فروپاشی اردوگاه شوروی در میان جماعت چپ اردوگاهی یا غیر اردوگاهی سابق ایرانی – به سوژه‌ای برای مباحثات خشک مکتبی تبدیل شده است. عده‌ای آن را به تبع امثال هورکهایمر، «جلوه‌ی سیستم‌گریزی و آزاداندیشی مارکس در مقابل گرایش سیستم‌سازی و مطلق‌پنداری او!» دانسته‌اند. برخی نیز اگر چه رغبتی به شنیدن این حرف‌ها نشان نداده‌اند، اما اثرات آن را به وضوح بر پیشانی دریافت‌ها و راه حل‌پردازی‌های طبقاتی خویش حک نموده‌اند. گروه دوم عملاً خود را به این باور آویخته‌اند، که گویا «جنبش تغییر وضعیت موجود»، جنبشی بی‌نیاز از بدیل کنکرت کمونیستی، پراگماتیستی، «از این پله تا آن پله» و فاقد یک کیفرخواست مادی و متعین طبقاتی است. کمونیسم طبقه‌ی کارگر تا همین امروز کفاره‌ی باور به چنین استنتاجی را با تحمل عظیم‌ترین شکست‌ها پرداخت کرده است و در شرایط حاضر بدون پالایش عمیق این دریافت، قادر به ابراز وجود سرنوشت‌ساز در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی نخواهد شد.

موضوعیت بدیل سوسیالیستی پرولتاریا در مقابل سرمایه‌داری، بحثی نیست که فقط از منظر مهم بودن الگوی کنکرت اقتصادی سوسیالیسم برای این طبقه مطرح باشد. برعکس، همواره و به ویژه در زمان ما تمامی میدان‌های ستیز

کمونیسم طبقه‌ی کارگر علیه کار مزدوری بدون اثرپذیری از پرتو اثری بدیل کمونیستی به ورطه‌ی رمزآمیزی کاپیتالیستی فرو می‌غلظند. مقدم بر هر چیز، اساس روایت سوسیالیسم و کمونیسم است که به بدترین وجهی مورد دست برد بورژوازی قرار می‌گیرد. تاریخ جنبش‌های موسوم به «چپ» یا «کمونیستی» در طول هفتاد، هشتاد سال اخیر، همه جا تاریخ منحل بودن این جنبش‌ها در راه حل‌های کاپیتالیستی بوده است. همه‌ی این جنبش‌ها در سطح شعار و نظریه بافی و تئوری پردازی از سوسیالیسم و لغو کار مزدوری حرف می‌زده‌اند، اما سوسیالیسم همه‌ی آن‌ها از داربست سرمایه داری دولتی چیزی فراتر نمی‌رفته است. توده‌های وسیع طبقه‌ی کارگر در مناطق گسترده‌ای از جهان خود را به دار پوسیده‌ی این سوسیالیسم بورژوایی آویخته است، بدون این که هیچ تصویر کنکرت و دقیقی از سوسیالیسم در پیش روی داشته باشد. درس ارزنده‌ای که از این تجارب تلخ می‌توان آموخت، این است که باید با طرح بدیل‌های و حاضر سوسیالیستی در مقابل وضعیت موجود سرمایه داری، راه نفوذ کلیه‌ی اشکال سوسیالیسم بورژوایی در درون جنبش کارگری جهانی را مسدود ساخت. این بدیل باید امکان، شرط و شروط و چگونگی برنامه ریزی پروسه‌ی تولید و کار اجتماعی بدون کار مزدوری، بدون دولت و طبقات را برای توده‌های کارگر ترسیم کند. نشان دهد که این کارگران متشکل در شورا خواهند بود، که تولید را برنامه ریزی می‌کنند؛ کار را تعریف می‌نمایند؛ توزیع سوسیالیستی حاصل کار را سازمان می‌دهند؛ و مبادله و بازار و پول را حذف می‌نمایند. طبقه‌ی کارگری که با این دورنما و با داشتن چنین طرح کنکرت سوسیالیستی برای برنامه ریزی تولید و کار در مقابل بورژوازی قرار می‌گیرد، در فردای انقلاب اولاً سرمایه داری دولتی را به حساب سوسیالیسم نخواهد پذیرفت. ثانیاً و از این مهم‌تر، احراز ملزومات تحقق این سوسیالیسم و کار و تولید و مدنیت سوسیالیستی را مضمون جنبش جاری روز خویش خواهد ساخت.

روایت سوسیال رفرمیسم میلیتانت از مساله‌ی «قدرت سیاسی» یا «دولت موقت کارگری» نیز در شعاع این بدیل کمونیستی است، که ماهیت سراسر کاپیتالیستی خود را از حجاب بیرون می‌ریزد. دهه هاست که «چپ» از «تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا» سخن می‌گوید؛ قدرت سیاسی مورد ادعای خود را در قلمرو کلی بافی و شعارپردازی به هر شکل و شمایل آرایش می‌کند؛ «جمهوری سوسیالیستی»، «دولت شورایی کارگران و زحمت کشان»، «شوراهای خودگردان کارگری»، «دیکتاتوری پرولتاریا»، «حکومت کارگری دوران گذار» و پاره‌ای اسامی و عناوین دیگر که با زرق و برق کافی در قالب شعار بر زمین و آسمان کوبیده می‌شوند، اما هیچ گاه هیچ یک از این «اشکال قدرت سیاسی» در گفتمان «چپ» با طرح‌های و حاضر پرولتاریا برای سازمان دهی سوسیالیستی تولید و کار اجتماعی پیوند نمی‌خورد!! «چپ»، سخن مارکس پیرامون تقدم تسخیر قدرت سیاسی بر برنامه ریزی «دوران گذار» را شنیده است، اما نه «قدرت سیاسی»، نه موضوعیت «دوران گذار»، نه نقش تحولات ۱۵۰ ساله‌ی اخیر دنیا بر مکان و موضوعیت این دوره، نه رابطه‌ی ارگانیک میان این پدیده‌ها و نه برخورد مارکسی با هر کدام این‌ها در شرایط مشخص تاریخی را از ورای داشتن یک آلترناتیو زنده‌ی کمونیستی در مقابل جامعه‌ی موجود و معین کاپیتالیستی مورد توجه قرار نداده و اساساً نیازی به انجام این کار ندیده است!! فرار از طرح بدیل بالفعل و ملموس کمونیستی به «چپ» امکان داده است، تا «دولت موقت کارگری»! خود را که یک دولت رسمی بالای سر طبقه‌ی کارگر یا دولتی برای جایگزینی مالکیت انفرادی سرمایه‌ها توسط مالکیت دولتی سرمایه‌ی اجتماعی است، به جای ساختار مدنی و سیاسی سازمان کار سوسیالیستی به ذهن و اندیشه‌ی توده‌های کارگر فرو نماید. در همین راستا، بیگانه بودن طبقاتی خود با جنبش لغو کار مزدوری، روایت سوسیال بورژوایی خود از تحزب و سازمان یابی کمونیستی طبقه‌ی کارگر، شکاف عمیق میان کارکرد عملی خویش با ملزومات سازمان دهی جنبش سوسیالیستی کارگران و اساساً روایت بورژوایی خود از سوسیالیسم را در زیر شعارهای بی محتوای میلیتانت نمایانه‌ی سوسیال رفرمیستی استتار نماید.

تعبیر ژرف طبقاتی و ماتریالیستی مارکس از کمونیسم به مثابه‌ی جنبش تغییر وضعیت موجود، دقیقاً متضمن این واقعیت است که پرولتاریای کمونیست باید به طور بی وقفه و در هر گام از مبارزه‌ی طبقاتی، تغییر شرایط کار و

استثمار و زندگی خویش را بر محور جنگی سراسری علیه کار مزدوری برنامه ریزی و دنبال نماید. این کار نیازمند آنست، که پرولتاریا اولاً: در هر سطحی از توسعه‌ی اقتصادی و معادلات جاری قوای طبقاتی، طرح عملی و بالفعلی را برای سازمان دهی سوسیالیستی جامعه، پرچم و سکوی جنبش خود سازد. ثانیاً: با داشتن آگاهی، بصیرت و اشراف کمونیستی به امکان پذیری این آلترناتیو اقتصادی اجتماعی، از یک سو نیروی طبقاتی خود را حول این آلترناتیو متشکل نماید و از سوی دیگر مطالبات جاری جنبش خود را با مقتضیات تعرض کمونیستی هر چه عمیق تر علیه سرمایه داری همگن سازد. تنها در صورتی که پرولتاریا چنین کند، می‌تواند دارای یک جنبش زمینی و ملموس سوسیالیستی باشد. این جنبش است که با شکستن ماشین دولتی سرمایه می‌تواند قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر را به مفهوم واقعی آن مستقر سازد. تعریف مارکس از کمونیسم به روایتی که گفتیم، معمای مهم رابطه‌ی میان کمونیسم طبقه‌ی کارگر و بینش ماتریالیستی مارکس نسبت به تاریخ، مبارزه‌ی طبقاتی و انقلابات در تاریخ را نیز بسیار شفاف حل می‌کند. بر پایه‌ی درک مادی مارکس از تاریخ:

"هیچ نظام اجتماعی تا به حال قبل از آن که کلیه‌ی نیروهای مولده‌ی مود نیازش رشد یافته باشند، مضمحل نمی‌شود و مناسبات تولیدی برتر جدید هیچ گاه قبل از آن که شرایط مادی وجود آن در چهارچوب جامعه‌ی قدیم به حد بلوغ رسیده باشد، جانشین مناسبات تولیدی قدیم نمی‌گردد. به این ترتیب، بشر به طور قطع تکالیفی برای خود مقرر می‌کند که قادر به حل آن‌ها باشد؛ زیرا بررسی دقیق همواره نشان می‌دهد، که خود مساله تنها وقتی مطرح می‌گردد که شرایط مادی حل آن‌ها از قبل فراهم شده یا لاقط در شرف شکل گرفتن باشد."

به شرایط حاضر دنیا نظر اندازیم. دهه هاست که کل جهان زیر فشار تراکم سرمایه دم کرده است. رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار در وجه به وجه کمره‌ی زمین به رابطه‌ی مسلط اقتصادی مبدل شده است. طبقه‌ی کارگر در عقب افتاده ترین ممالک گیتی، به عنوان یکی از دو طبقه‌ی اساسی جامعه در صحنه‌ی مناسبات اساسی طبقات، موجودیت یافته است. رشد نیروهای مولده‌ی سوسیالیستی در بطن جامعه‌ی کهنه‌ی کاپیتالیستی، که مصداق گفته‌ی مارکس در عبارات بالاست، از ده‌ها پیش در سراسر جهان لباس واقعیت پوشیده است. در این میان یک چیز، یا در واقع سرنوشت سازترین مولفه‌ی مورد نیاز برای مضمحل شدن نظام سرمایه داری، هم چنان به وضعیت بی سر و سامان خود ادامه می‌دهد. این مولفه، جنبش کمونیستی طبقه‌ی کارگر است. جنبشی که باید دقیقاً در بطن همین جامعه‌ی سرتاسر وحشت و دهشت کاپیتالیستی رشد نماید، نیرو بگیرد، سازمان پیدا کند، قادر به ابراز وجود قدرت مندانه، سرنگون کننده و برپای دارنده شود. این جنبش باید در درون همین جامعه‌ی کاپیتالیستی، طبقه‌ی سرمایه دار و دولت سرمایه داری را سنگر به سنگر از مواضع اقتدار خود عقب راند و به این اعتبار مصداق واقعی «جنبش تغییر وضعیت موجود» در هر لحظه‌ی حیات یا ابراز وجود طبقاتی خود شود. طی این پروسه به نوبه‌ی خود در گرو سازمان یابی گسترده‌ی توده‌های کارگر حول سوسیالیسم، یعنی حول بدیل کنکرت سوسیالیستی از یک سو و راه حل‌های روزمره‌ی کمونیستی متناظر با این بدیل سراسری از سوی دیگر، است. این آلترناتیو زنده‌ی کمونیستی، راه حل‌های طبقاتی متناظر با آن و جنبشی که حامل این بدیل و راه حل هاست، مظهر زنده‌ی رشد واقعی کمونیسم در بطن جامعه‌ی موجود و مصداق واقعی تبیین ماتریالیستی مارکس از تاریخ است.

کمونیسم طبقه‌ی کارگر در این تعبیر، نیروی اجتماعی پرقدرتی است که در پروسه‌ی پیکار خود علیه کار مزدوری بر طرح زنده و ملموس برنامه ریزی لغو کار مزدوری متکی است و در همان حال، در هر گام از مبارزه راه حلی را با راه حل مسلط بورژوازی به مصاف می‌کشد. مارکس در تبیین درک مادی تاریخ، در مورد شهروندان قرون وسطی می‌گفت:

"شرایط زندگی شهروندان منفرد \_ به خاطر تضاد این شرایط با مناسبات موجود و با شیوه‌ی کار ناشی از آن \_ به شرایطی تبدیل شد، که برای همه‌ی آنان مشترک و از هر فرد مستقل بود. شهروندان تا آن جا که خود را از بندهای فئودالی گسسته بودند، این شرایط را خلق کردند و به نوبه‌ی خود تا آن جا که توسط تعارض شان با سیستم

فئودالی موجود مشروط می شدند، به وسیله ی این شرایط خلق شدند."

این نکته به نوعی در مورد کمونیسم طبقه ی کارگر در درون جامعه ی کاپیتالیستی نیز مصداق دارد. در این جا نیز پرولتاریای کمونیست به میزانی که نظم سیاسی، تولیدی و اجتماعی سرمایه را مورد تعرض قرار می دهد، قدرت جنبش طبقاتی خود را مستقر می سازد و در این راستاست، که تدارک نهایی خویش برای درهم شکستن کامل ماشین دولتی سرمایه و استقرار سازمان کار و مدنیت کمونیستی را به دست می آورد.

طبقه ای که بناست کار مزدوری را الغا و سازمان دهی کمونیستی اقتصاد و نظم اجتماعی را مستقر سازد، نمی تواند هیچ بدیل کنکرت مادی یی در مقابل وضعیت حاضر نداشته باشد. لجاجت در فرار از پذیرش این واقعیت، متضمن این معناست که اولاً: برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی که در حال حاضر توسط بورژوازی و بر اساس رابطه ی خرید و فروش نیروی کار صورت می گیرد، از جانب کمونیسم طبقه ی کارگر هیچ ما به ازای کارگری و سوسیالیستی قابل طرحی ندارد؛ به بیان دیگر، کمونیسم پرولتاریا نه یک مساله ی مادی، زمینی، بالفعل و قابل اجرا در شرایط روز، که بیش تر یک ایده آل مرامی در عالم اندیشه و اعتقاد است. ثانیاً: آگاهی طبقاتی پرولتاریا، نه نقد آگاه و کمونیستی این طبقه بر اساس کار مزدوری، که در بهترین حالت درک امکان پذیری برخی اصلاحات در رابطه ی خرید و فروش نیروی کار یا ساختار نظم سیاسی و حقوقی سرمایه داری است! ثالثاً: و به عنوان نتیجه ی تبعی چنین برداشت هایی، مبارزه ی طبقاتی توده های کارگر علیه بورژوازی یا حتا انقلاب طبقه ی کارگر علیه سرمایه داری نیز نهایتاً مبارزه و انقلابی برای تغییر رژیم سیاسی و تحقق برخی تغییرات در نظم مدنی موجود خواهد بود! طبیعتاً عده ای و شاید عده ی بسیار زیادی اعتراض خواهند نمود، که نفی اهمیت بدیل کنکرت سوسیالیستی در مقابل جامعه ی موجود به معنای افتادن به دام چنین برداشت هایی نیست. به علاوه، شمار کثیری از «چپ ها» سخن گفتن از طرح آلترناتیو سوسیالیستی اقتصاد و نظم اجتماعی را نه تنها از ملزومات توسعه ی جنبش لغو کار مزدوری نمی دانند، که حتا به راسیونالیسم، سیستم سازی و برش از سنت مارکس تعبیر می کنند! اتهامی که برخی از مارکسیست های غربی و بنیان مکتب فرانکفورت به خود مارکس نیز نسبت می دادند!

در پاسخ اعتراض اول باید گفت، که سخن گفتن از سوسیالیسم یا لغو کار مزدوری بدون تبیین مادی و اجتماعی آن با داده های موجود تولید و کار انسانی، فقط نوعی شعارپردازی و از آن بدتر جا خالی کردن برای نفوذ هر چه بیش تر و بیش تر سوسیالیسم بورژوایی در درون جنبش کارگری است. اگر کمونیسم یک بدیل بالفعل و قابل تحقق از سوی طبقه ی کارگر است، اگر توده های کارگر به طور حی و حاضر خواستار محو کاپیتالیسم و استقرار سوسیالیسم هستند، پیدا است که این بدیل سوسیالیستی قابل طرح و ارائه است. از این گذشته، اگر جنگ پرولتاریا با بورژوازی نه بر سر دست کاری نظام سرمایه داری، بلکه بر سر بود و نبود دو آلترناتیو متضاد سرمایه داری یا سوسیالیسم است، پس باید این هر دو آلترناتیو به صورت زنده و ملموس موضوع مبارزه ی جاری میان طبقات باشد. کار مزدوری، سازمان دهی تولید و کار اجتماعی بر اساس رابطه ی خرید و فروش نیروی کار، نظم سیاسی، دولت و ساختار اجتماعی متناظر با ملزومات بازتولید شیوه ی تولید کاپیتالیستی، راه حل طبقه ی بورژوازی بین المللی در برنامه ریزی تولید، کار و کل زندگی بشر است. طبقه ای که پرچم کمونیسم را به دوش می کشد، نمی تواند آلترناتیو خود را در مثنی عبارت بافی های مریخی خلاصه کند. در پاسخ اعتراض دوم و این که اکثریت غالب نیروهای چپ موجود پرداختن به این کار را سیستم سازی یا متفاوت با سنت مارکس تلقی می کنند، باید گفت که در عالم واقع مساله عمیقاً برعکس است. این که پرولتاریا در پراتیک پیکار طبقاتی علیه استثمار و مظلوم سرمایه داری، به طور مستقیم و بالفعل، خواهان پایان دادن به کار مزدوری شود؛ و این که چگونگی برچیدن مناسبات سرمایه داری را با مراجعه به کار و تولید و محصول اجتماعی موجود به صورت یک طرح کنکرت اقتصادی، مدنی، سیاسی و اجتماعی، موضوع واقعی و اساسی پیکار طبقاتی خویش سازد؛ نه سیستم سازی، که عالی ترین جلوه ی برخورد مادی، اندیش وار، زنده و واقعی است. برعکس، هنگامی که

طبقه‌ی کارگر بدون داشتن هیچ بدیل شفاف و کنکرت طبقاتی و بدون مراجعه به واقعیات ملموس زمینی برای تصویر این بدیل، به سر دادن شعار سوسیالیسم اکتفا می‌کند، عملاً خود را به دار پوسیده‌ی دترمینیسم و سیستم سازی حلق آویز ساخته است.

ممکن است گفته شود، که در این صورت چرا مارکس و انگلس و رهبران انترناسیونال اول به چنین کاری دست نزدند و به موضوعی تا این حد مهم توجه نشان ندادند؟ دلیل این امر برای کسانی که درد و رنج شان نه کلیشه پردازی‌های مکتبی، بلکه باز کردن گرهی از کار مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست، هیچ مسالهی رمزآمیز و پیچیده‌ای نمی‌باشد. طبقه‌ی کارگر به گاه تشکیل انترناسیونال اول هنوز با انواع و اقسام راه حل‌های بورژوایی سوسیالیسم – که بعدها از سوی سوسیال دموکراسی، اردوگاه شوروی، جریان‌ات مائوئیستی، طرف داران سوسیالیسم بازار و... مطرح می‌شود – روبرو نبوده است. مارکس و انگلس با کوه عظیم کار آگاه گرانه‌ای که در طول حیات خویش انجام دادند، تا حد بسیار زیادی سوسیالیسم تخیلی و توهم بافی‌های امثال پرودن را در جنبش‌های کارگری زمان به عقب راندند. در دوره‌ی مورد گفتگوی ما، نظام کاپیتالیستی خود از لحاظ برنامه ریزی کار و تولید، ساختار مدنی، دولت و نظم سیاسی یا اجتماعی در چنان سطح نازلی قرار داشته است، که برای ارائه‌ی بدیل سوسیالیستی آن حتا در کنکرت ترین سطح باز هم به چیزی فراتر از سوسیالیسم مطرح شده توسط نمایندگان انترناسیونال اول احساس نیاز نمی‌شده است. از این‌ها گذشته، شکست فاجعه بار بخش‌های مختلف سرمایه داری دولتی در دنیا و واریز نمودن تمامی این شکست‌ها به حساب کمونیسم، بر باد رفتن امیدهای حاصل از پیروزی انقلاب اکتبر، اعتماد به نفس بی سابقه‌ی راست افراطی سرمایه و حملات هیستریک همه نوعی آن به کمونیسم، خدشه دار شدن وسیع باور به استقرار یک بدیل سوسیالیستی پیروزمند به جای سرمایه داری، همه و همه از مسایلی هستند که اهمیت حداکثر طرح آلترناتیو کنکرت و جامع الاطراف سوسیالیستی در هر مقطع از مبارزه‌ی طبقاتی را برای پرولتاریا هشدار می‌دهند. به همه‌ی این دلایل، اگر حتا «کمونیسم طبقه‌ی کارگر» در زمان انترناسیونال اول نسبت به این مساله سکوت کرده باشد، دلیلی برای ادامه‌ی سکوت آن‌ها توسط کمونیست‌های امروزی مشاهده نمی‌شود.

۳- کمونیسم طبقه‌ی کارگر در همان حال که جنبشی علیه کار مزدوری در هر جامعه‌ی جداگانه و در درون هر کارگاه، کارخانه و شهر و دیار است، جنبشی اساساً و ذاتاً انترناسیونالیستی است. مسالهی که تشریح مارکسی آن از یک سوی و تعابیر عمیقاً بورژوایی آن از سوی محافل گوناگون سوسیال رفرمیستی از سوی دیگر، نیازمند نگارش مقالات مفصل است و پرداختن به این همه در این جا به هیچ وجه مقدر نیست. در کوتاه ترین بیان می‌توان گفت، که به موازات دور ماندن بیش و بیش تر طبقه‌ی کارگر جهانی از کمونیسم و به موازات عروج راه حل‌های مختلف سوسیال بورژوایی، مبارزه‌ی متحد و انترناسیونالیستی کارگران دنیا نیز جای خود را به تشتت، انفراد و پراکندگی صفوف داده است. تلاش برای غلبه بر این وضعیت و برپایی جبهه‌ی نیرومند پیکار انترناسیونالیستی، یکی دیگر از پیش شرط‌های مهم قدرت گیری کمونیسم طبقه‌ی کارگر در جهان است.

به دنبال همه‌ی این توضیحات، می‌توانیم به سؤال خویش در انتهای بخش اول این مقاله باز گردیم. چرا با وجود بالفعل بودن سوسیالیسم، با وجود فراهم بودن کل شرایط تولیدی و تکنیکی و اقتصادی و عینی لازم برای لغو کار مزدوری در دنیا، با وجود این که کمونیسم یک جنبش ریشه دار و درونی یا ریشه دارترین و درونی‌ترین جنبش در درون طبقه‌ی کارگر است، آری چرا با وجود همه‌ی این‌ها مشعل پیکار توده‌های کارگر جهان برای برچیدن بساط بردگی مزدی در هیچ گوشه‌ای با فروغ کافی نمی‌سوزد؟ و سؤال اساسی‌تر این که، برای پرفروغ ساختن این مشعل در چهارگوشه‌ی دنیای آکنده از دود و دم و تعفن سرمایه داری باید چکار کرد؟

آن چه گفته شد، هر چند سخت دست و پا شکسته، تلاشی برای جستجوی پاسخ همین سئوالات بود. باید نقد کمونیستی شیوه‌ی تولید و مناسبات کاپیتالیستی را در همه‌ی سطوح و به طور جامع الاطراف به سیستم گردش خون جنبش

کارگری جهانی مبدل ساخت. باید بدیل زنده و شفاف سوسیالیستی طبقه ی کارگر در مقابل عینیت موجود کاپیتالیستی را موضوع مبارزات جاری کارگران در هر گوشه ی دنیا کرد. باید در همین ره گذر تمامی ادراکات و راه حل پردازی های بورژوازی پیرامون سوسیالیسم، قدرت سیاسی، جنبش لغو کار مزدوری، سازمان یابی و تحزب این جنبش، همه و همه را آماج نقد کمونیستی قرار داد. باید راهی را رفت، که با پیمودنش کمونیسم طبقه ی کارگر به صورت یک جنبش زنده، دارای بدیل عاجل سوسیالیستی، با مطالبات و راه حل های لحظه به لحظه ی کمونیستی با تمامی قدرت برای تغییر وضعیت موجود و برچیدن بساط کار مزدوری به پیش تازد.

\* \* \*

منابع:

۱\_ Världen i siffror, Lars Eriksson

۲\_ En värld i siffror, Urban Folkebarnet

۳\_ Sveriges Statistiska årsbok 1999, SCB

۴\_ «ایدئولوژی آلمانی»، مارکس؛

۵\_ «نقد اقتصاد سیاسی»، مارکس؛

۶\_ «مانیفست کمونیست»، مارکس و انگلس؛